

بررسی انواع چندمعنایی در فارسی معیار با رویکردی شناختی

مهدی سبزواری*

استادیار زبان شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

چکیده

چند معنایی از موضوعات مهم و سنتی مطالعات معنی شناسی و روابط واژگانی است. واژه چند معنی بنا به تعریف واژه یا تکواژی است که دارای چند معنی مرتبط است. به جهت ویژگیهای متمایز واژه های چند معنی مطالعات این نوع مفاهیم و معانی به طور خاص و روابط واژگانی به طور عام در دو دهه اخیر در کانون توجه تحقیقات زبان شناسی شناختی و روان شناسان زبان بوده است. در زبان فارسی نیز در حوزه معنی شناسی، روابط واژگانی و معنی شناسی واژگانی همواره مورد توجه محققان این حوزه بوده است. بنابراین مطالعه و توصیف این نوع روابط واژگانی در قالب رویکردهای جدید حائز اهمیت است. در این مقاله توصیفی و تحلیلی بررسی و تحلیل اقسام چند معنایی فارسی معیار با رویکردی شناختی و مشخصاً تقسیم بندی نظری ایوانز در مطالعات چند معنایی مد نظر است. در واقع با بررسی نمونه هایی از انواع چندمعنایی در فارسی معیار امروزی و تحلیل آنها در چارچوب نگرش شناختی ایوانز تلاش می شود تا اعتبار و کیفیت این تقسیم بندی چند معنایی که از منظری متفاوت و نوین است در مورد زبان فارسی معیار بررسی و مورد سنجش واقع شود. نوآوری این مقاله کاربرد رویکردی شناختی متمایز در بازشناسی انواع چند معنایی در فارسی همراه با ارائه نمونه هایی مشخص و مستدل است. شواهد ارایه شده در این مقاله علاوه بر تایید کارکرد نگرش شناختی ایوانز در بررسی چند معنایی رویکردی متفاوت را برای تحلیل روابط معنایی پیش رو می گذارد.

واژگان کلیدی: چند معنایی، مفهوم اولیه، مقوله شعاعی، رویکرد شناختی، نظریه مفاهیم واژگانی و الگوهای شناختی.

۱. مقدمه

واژه چند معنی واژه‌ای است که چند معنی مرتبط با هم دارد. برخلاف چند معنایی^۱ در هم آوا- هم نویسی،^۲ مفاهیم هیچ ارتباطی با هم ندارند و صرفاً صورت آنها یکی است و می‌توان گفت ما با بیش از یک واژه مواجه ایم مانند دو واژه شانه که یکی به معنی ابزار آرایش و دیگری به معنی بخشی از بدن است. در واقع در مورد چند معنایی، سخنوران هر زبان در دایره واژگانی ذهنیشان برای یک واژه معانی مختلفی دارند و در بافت مناسب زبانی از آن بهره می‌برند و یا معنی درست را از بافت استنباط می‌کنند. با وجود اینکه در بسیاری از موارد واژه‌های چند معنی از واژه‌های تک معنی قابل تشخیصند اما مواردی هم هست که با قطعیت نمی‌توان به این تمایز دست یافت در این موارد برخی زبان شناسان معتقدند که چند معنایی محصول بافتهای مختلف است نه خود واژه. البته برای تشخیص چند معنایی از تک معنایی آزمونهای مطرح شده است که نتیجه آنها لزوماً دقیق نیست. چند معنایی پدیده‌ای چند وجهی است و صرفاً در قالبی خاص و به سادگی نمی‌توان آنرا تعریف و تشریح کرد.

پرسش مقاله حاضر عبارتست از اینکه آیا تقسیم بندی چند معنایی ارایه شده مبتنی بر نگرش و نظریه شناختی ایوانز برای زبان فارسی نیز قابل تعمیم و تحلیل است یا این نظریه و تقسیم بندی در مورد تحلیل انواع چند معنایی در زبان فارسی کارایی ندارد. بنابراین با ارایه نمونه هایی از فارسی پس از شناسایی انواع چند معنایی در فارسی معیار براساس تعریف و چارچوب نظری ایوانز تلاش می‌شود تا تحلیلی اجمالی از تفاوت احتمالی انواع چندمعنایی با یکدیگر به صورت موردی ارائه شود. کارهای تحقیقاتی پیشین عمدتاً درباره چند معنایی واژگانی و قاعده مند است. نوآوری پژوهش حاضر در ارائه شیوه‌ای متفاوت برای مطالعه چند معنایی با یافتن نمونه‌هایی در زبان فارسی است که تحقیقات موجود و مرسوم درباره چند معنایی واژگانی را تا حدودی به چالش می‌کشاند و منظری جدید را برای مطالعات چندمعنایی فرا رو می‌گذارد که از طریق آن می‌توان به تحلیلی دقیقتر و وسیعتر در این مورد دست یافت و علاوه براین کاربرد این رویکرد را برای بررسی سایر روابط معنایی نیز مورد توجه قرار داد. در نگرش ساخت گرا، چند معنایی واژه‌ها به طور مثال معانی مختلف واژه دل(لم درد می‌کند، دل پیش اوست، دلم برایت تنگ شده و غیره) نتیجه تأثیر واژه‌هایی است که در هر مورد

در بافت آن واژه به کار می روند. نتیجه چنین تحلیلی این است که چند معنایی امری اتفاقی است. به بیان دیگر چنانچه همایندهای^۲ یک واژه در بافت عوض شود یعنی بافت همنشین یک واژه تغییر کند معنی آن واژه نیز عوض می شود. به این ترتیب براساس رویکرد ساخت گرا به چند معنایی، گستره چند معنایی یک واژه نامحدود و غیرقابل پیش بینی خواهد بود (افراشی و صامت، ۱۳۹۳: ۳۲)

برخی زبان شناسان بین چند معنایی منطقی یا قاعدهمند^۴ از یک سو و چند معنایی تصادفی^۵ یا بی قاعده از سوی دیگر تمایز قایل می شوند. (آپرسجان^۶ ۱۹۷۴، آشر^۷ ۲۰۱۱، پوستیوفسکی^۸ ۱۹۹۵). آپرسجان در مقاله خود (۱۶) به تعریف چندمعنایی می پردازد که واژه چند معنی در زبانی خاص با معنی الف یک و الف دو به عنوان قاعدهمند است اگر واژه دیگری با معنی ب یک و ب دو باشد که دقیقا بتوان به لحاظ معنایی به صورت کاملا یکسان از هم متمایز کرد. نمونه بارز آن در فارسی و انگلیسی واژه های ظرف حاوی مایعات هست که می تواند به معنی خود ظرف یا مظروف و محتوی باشد. مثال: لطفا دو تا شیشه به من بدین. که معنی آن خود شیشه خالی یا آن چیزی که داخل شیشه است به طور مثال شیر یا نوشابه. همینطور در مورد واژه های حیوانات مرغ و گوسفند و غیره که هم به معنی خود حیوان و یا گوشت آنها است می توان اشاره کرد. در معنی شناسی منطقی چند معنایی قاعدهمند را که مثالهایی از آن را برشمردیم نتیجه قواعد واژگانی می دانند که به دلیل وجود زایایی در بسط معنایی واژگان مربوطه است و معنای مختلف آن واژه را مانند مدخلهای فرهنگ لغت فهرست وار ذکر نمی کنند.

(آشر و لاسکار دیس^۹ ۲۰۰۳، کاپ استیک و بریسکو^{۱۰} ۱۹۹۵، کیلون^{۱۱} ۱۹۹۲، کیلگاریف^{۱۲} ۱۹۹۲، اوستلر و اتکینز^{۱۳} ۱۹۹۲، پوستیوفسکی ۱۹۹۵).

چند معنایی بی قاعده را آپرسجان (همانجا) شامل مواردی می داند که به طور مثال تمایز معنی الف یک و الف دو در یک واژه در هیچ واژه دیگری از همان زبان یافت نشود. واژه انگلیسی run نمونه ای از این مورد است به طور مثال:

Run a mile Run a factory Run late Run on gas

که دارای معانی منحصر بفرد خود است و این معانی حاصل فرایندهای مختلف معنایی و کاربردی از جمله بسط استعاری و تقلیل معنایی و غیره است. البته این تمایز میان چند معنایی

قاعده مند و بی قاعده همواره و در همه موارد قابل بررسی و مشخص نیست. رویکرد معنی شناسی واژگانی شناختی که پایه های آن بر مطالعات بروگمان (۱۹۸۱) و لیکاف (۱۹۸۷) استوار است مجموعه‌ای از نظرات مختلف است. از جمله دیدگاههای مطرح در این حوزه می توان به موضوعهای مقوله بندی، مقوله های شعاعی، طرح واره های تصویری و نظریه معاصر استعاره اشاره کرد. (کریمی دوستان و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۳۲)

آنچه در مقاله حاضر به آن پرداخته می شود بررسی انواع چند معنایی به لحاظ معنی شناسی واژگانی و انواع چندمعنایی قاعده‌مند و بی قاعده در فارسی نیست بلکه همانطور که بیان شد در این مقاله انواع چند معنایی از منظر شناختی و مشخصاً رویکرد ایوانز بررسی خواهد شد تا کارایی رویکرد و نظریه‌ای شناختی در مورد نمونه هایی از چند معنایی در زبان فارسی نیز سنجیده شود.

۲. پیشینه پژوهش

با ظهور زبان شناسی شناختی در دهه هشتاد چند معنایی به عنوان موضوعی اصلی مدنظر معنی شناسی واژگانی قرار گرفت. از این میان مطالعات لیکاف^۴ (۱۹۸۷) و بروگمن^۵ (۱۹۸۸) در زمینه چندمعنایی حروف اضافه انگلیسی قابل ذکرند. در کنار زبان شناسان شناختی نگرشهای رایجی و صوری به معنی نیز به چند معنایی توجه داشتند به طور مثال کار پوستیوفسکی (۱۹۹۵) و کتاب آشر (۲۰۱۱). تاکید این محققان بر ترکیب پذیری معنایی بود و بر این اساس به چند معنایی منطقی می پرداختند که بیشتر در چارچوب نگرش آنها جای داشت. در کنار این دو جریان مطالعاتی، گرایش دیگری نیز در زمینه مطالعات چند معنایی هست که در چارچوب کاربردشناسی واژگانی^{۱۶} است که شاخه مطالعاتی نسبتاً نویی هست (کارستون^{۱۷} ۲۰۰۲، ریکاناتی^{۱۸} ۲۰۰۴، ویلسون و کارتسون^{۱۹} ۲۰۰۷). در واقع وجه مشترک این سه رویکرد به مطالعات چندمعنایی این است که چندمعنایی چگونه با تعامل بین محتوی رمزگزاری شده زبانی و اطلاعات بافتی در اشتقاق معانی مدنظر گوینده نقش دارد. روان شناسان زبان بدنبال مقایسه چندمعنایی با هم آوایی هستند و اینکه این موارد چگونه در دایره واژگان ذهنی نمود می یابند و برای این بررسی و مقایسه ابزارها و شیوه های مختلفی را به

کار می بندند(کلاین و مورفی^{۲۰}، ۲۰۰۱، کلیوسنیوتو و باوم^{۲۱}، ۲۰۰۷، پیلکانن^{۲۲} و همکاران^{۲۰۰۶})، افرادی هم مانند گیراتس^{۲۳} (۲۰۱۰) به دنبال اتدوین ابزارهای مختلف برای استخراج معانی از پیکره داده ها هستند.

بسیاری از مطالعات در حوزه چندمعنایی مانند نگرشهای معنای واژگانی مشتمل بر رویکرد قاعده بنیاد^{۲۴} (به طور مثال جکندوف^{۲۵}، ۱۹۹۲، آشر و لاسکار دیس^{۲۰۰۳}، کپ استیک و بریسکو^{۱۹۹۲} و ۱۹۹۵، کیل گاریف^{۱۹۹۲}) و فرضیه باهم ایستایی^{۲۶} (آشر^{۲۰۱۱}) چند معنایی را اساسا به عنوان پدیده‌ای زبانی در نظر می گیرند. از سوی دیگر نگرشهای کاربرد شناختی واژگانی (مثال: بلانتر^{۲۷}، ۱۹۹۸، بوش^{۲۰۰۷}، ویلسون و کارستون^{۲۰۰۷}) به نظام زبانی توجه نمی کنند و بیشتر بر بعد ارتباطی چند معنایی تاکید دارند و اینکه چند معنایی بواسطه فرایندهای استنباطی کاربرد شناختی شکل می گیرد و هدایت می شود که در سطح واژه های منفرد اعمال می شوند

اولمان^{۲۹} (۱۹۶۲: ۱۵۹) چند معنایی را بر دو قسم همزمانی و درزمانی می داند و اینکه یک واژه در یک دوره زمانی ممکن است دارای چند معنی باشد و در گذر زمان معنای آن تغییر کنند یا محدودتر شود. لاینز^{۳۰} (۱۹۹۰: ۱۴۶) چند معنایی را ویژگی تکواژهای واژگانی منفرد می داند و این همان چیزی است که چند معنایی را از هم آوا-هم نویسی متمایز می کند. به طور مثال واژه انگلیسی neck به معنی گردن در انگلیسی دارای چند معنی است که شامل بخشی از بدن، بخشی از لباس، بخشی از بطری، بخشی از سرزمین با معانی مرتبط است در حالیکه در مورد bank در انگلیسی با دو واژه هم آوا سرو کار داریم که یکی به معنی موسسه مالی و دیگری به معنی کنار رودخانه است.

آنچه مدنظر این مقاله است نه نگرشهای صرفا زبانی و نه ارتباطی بلکه نگرشی شناختی است نگرشی که اساسا بدنبال این پرسش است که مقولات شناختی ما چگونه بیشتر به طور عام ساخت و پرداخت می شوند. لیکاف و بروگمان و لانگاکر^{۳۱} پیشروان مطالعات زبانشناختی شناختی بودند (بروگمان^{۱۹۸۸}، بروگمان و لیکاف^{۱۹۸۸}، لیکاف^{۱۹۸۷}، لانگاکر^{۱۹۸۸}).

از کارهای زبان شناسان ایرانی در زمینه مطالعات چندمعنایی می توان به صفوی^(۱۳۸۰) و افراشی و صامت^(۱۳۹۳)، دانشور کشکولی و دیگران^(۱۳۹۵) و کریمی دوستان و روحی^(۱۳۹۵) اشاره کرد.

صفوی (۱۳۸۳:۱۱۱) چند معنایی را از جمله آشناترین روابط مفهومی می داند که در سنت مطالعه معنی به آن پرداخته اند و آن را شرایطی معرفی می کنند که یک واحد زبانی از چند معنی برخوردار شود. وی بیان می کند هر چند چند معنایی را می توان در سطوح مختلف زبانی بررسی کرد اما بیشتر در سطح واژه اهمیت یافته و تحلیل آن به همین سطح محدود گشته است. صفوی (۱۳۸۰:۵۸) می نویسد به نظر می رسد که معنی شناسان در طرح چند معنایی واژگانی واژه ها را مستقل از یکدیگر و بیرون از روابط جانشینی و همنشینی واحدهای زبان مورد توجه قرار داده اند و در چنین شرایطی احساس کرده اند که برخی از واژه ها تنها یک معنی و برخی دیگر چند معنی دارند در حالی که می توان با قاطعیت مدعی شد که در زبان خودکار (متداول، روزمره) کمتر واژه‌ای را می توان یافت که در همنشینی با واژه های دیگر تغییری در معنی اش رخ ننماید.

دانشور کشکولی و دیگران (۱۳۹۵:۴۱۷) در ابتدای مقاله خود که در چارچوب نگرش شناختی است اشاره دارند که در سالهای اخیر مطالعه چند معنایی واژگانی به ویژه عناصر مکانی در چارچوب شناختی از سوی محققان اقبال فراوانی یافته است.

۳. انواع چند معنایی در چارچوب نظری ایوانز

به طور کلی در نگرش شناختی مقولات زبانی متمایز از مقولات مفهومی نیستند و بیشتر معانی واژه ها نوعی مقوله شعاعی در نظر گرفته می شوند یعنی مقوله‌ای به صورت زیرمقوله نمونه اولیه^{۳۲} و مرکزی است که با مجموعه‌ای از بسط های معنایی غیرمرکزی ترکیب می شود در واقع در این مقوله شعاعی معانی مختلف یک واژه با توجه به معنی نمونه اولیه شکل و سازمان بندی می شوند. به طور مثال در مورد حرف اضافه انگلیسی over در کار بروگمان (۱۹۸۸) می توان مقوله شعاعی را توصیف کرد. در واقع مفهوم شعاعی این حرف اضافه شامل طیفی از معانی مختلف ولی مرتبط است که حول مفهومی نمونه اولیه شکل گرفته اند. مثال:

- (12) a. The bird flew over the house. ('above and across')
- b. The painting is over the couch. ('above')
- c. The truck ran over the rabbit. ('across')
- d. Sarah lives over the hill. ('on the other side')
- e. Mary nailed a board over the hole in the ceiling. ('covering')

f. I will read the papers over the weekend. ('temporal')

g. John has a strange power over Mary. ('control')

در نمونه مثالهای فوق نمونه اول نشان دهنده معنای مرکزی و نمونه اولیه است که با معانی دیگر در ارتباطی شبکه ایست. در این شبکه و در نمونه مثالهای فوق هر چه معنی نمونه واقعی تر باشد به لحاظ نزدیکی فضایی نیز به نمونه اولیه نزدیکتر است و هر چه کمتر واقعی و بارز باشد در حاشیه مفهوم مرکزی است. بسیاری از این مفاهیم غیر نمونه اولیه در اثر فرایندهای شناختی مانند بسط استعاره^{۳۳} شکل می گیرند. مفهوم نمونه اولیه با مفاهیم حاشیه‌ای زنجیره‌ای از معانی را بوجود می آورند که به صورت شعاعی هر یک از معانی بواسطه ویژگی مشترک به معنای قبلی و بعدی مرتبط می شود. شبکه معنایی واژه چند معنی به صورتی است که معانی در مجاورت هم هستند و معنی شعاعی به معانی مجاور تسری می یابد. در مورد چگونگی ذخیره شدن اطلاعات معنایی واژه های چند معنی در حافظه بلند مدت و یا کوتاه مدت که همواره مورد توجه روان شناسان زبان بوده است اعتقاد غالب براین است که شبکه های معنایی در حافظه معنایی بلند مدت سخنگویان ذخیره می شود. تایلر و ایوانز^{۳۴} (۲۰۰۳) در مطالعات چندمعنایی نگرش چندمعنایی اصولی را مطرح کردند که بر این ایده استوار است که مفاهیم چند معنی در قالب شبکه هایی با مرکزیت مفهومی نمونه اولیه باز نمود می شوند در عین حال این نگرش شامل راه و روشی برای متمایز ساختن این مفاهیم از یکدیگر است که در حافظه معنایی ذخیره می شوند و شامل مواردی است که به لحاظ کاربرد شناختی در بافت ساخته و پرداخته می شوند.

ایوانز (۲۰۰۹ و ۲۰۱۳) در چارچوب نظریه خود تحت عنوان نظریه مفاهیم واژگانی و الگوهای شناختی رویکرد جدیدی را در مطالعات چندمعنایی برمی گزیند.

نگرش ایوانز در میان سایر نگرشهای زبان شناسی شناختی جایگاه ویژه‌ای دارد به دلیل اینکه بواسطه مفاهیم واژگانی بین واحد های دانش زبانی و دانش غیرزبانی تمایز قایل می شود. دانش زبانی در قالب مفاهیم واژگانی است که این مفاهیم محتویات معنایی طرحواره‌ای را تا حد ممکن رمز گزاری می کنند و نوعا معانی بافت بنیاد را مشخص و تعیین می کنند و دانش غیرزبانی یا دایرالمعارفی را در قالب وجوه الگوی شناختی^{۳۵} مطرح می کند.

ایوانز (۲۰۰۹: ۲۰۷) در مقاله اش سه نوع چندمعنایی را در قالب نظریه LCCM از هم متمایز

می کند:

۱- چندمعنایی مفهومی^{۳۶}

۲- چندمعنایی واژگانی^{۳۷}

۳- چند معنایی بینا واژگانی^{۳۸}

برای روشن شدن انواع چندمعنایی به مثالهای زیر از ایوانز توجه شود:

(13) That book is heavy/illegible/boring/long. ('tome'/'text'/'level of interest'/'duration').

(14) We are in a room/in pain. ('container'/'state')

(15) a. We are in pain/in a room ('state'/'spatial') b. We are on the run/on the sand. ('state'/'spatial').

به نظر ایوانز در مثال ۱۳ فوق نمونه‌ای از چندمعنایی مفهومی داریم که در آن یک نوع واژگانی طبقه باز یعنی [کتاب] در بافتهای مختلف اندک تغییرات تعبیری را داراست. از دیدگاه نظری ایوانز چندمعنایی مفهومی حاصل از فعال شدن^{۳۹} مختلف بخشهایی از وجه الگوی شناختی همایند با مفهوم واژگانی [کتاب] است. در واقع کتاب به حداقل دو الگوی شناختی اولیه امکان دسترسی^{۴۰} را فراهم می کند یکی ساخت فیزیکی^{۴۱} است که با ماهیت فیزیکی مرتبط است و دیگری فعالیت خوانشی^{۴۲} که با فرایند تعبیر کتاب ها مرتبط است. هر کدام از این موارد حاوی دانش فراوان از آن مقوله یا به کلام ایوانز ویژگیهای آن است. الگوی شناختی ساخت فیزیکی شامل یک ویژگی مجلد (TOME) و یک ویژگی متن (TEXT) است درحالیکه الگوی شناختی فعالیت خوانشی تصور می شود که دارای ویژگیهای سطح علاقه (LEVEL OF INTEREST) و مدت زمان (DURATION) است. به نظر ایوانز چندمعنایی واژه کتاب در مثال ۱۳ تحت عنوان فعال شدن متفاوت این ویژگی ها در هر بافت است.

چند معنایی واژگانی در مثال ۱۴ به نظر ایوانز شامل مفاهیم واژگانی مجزا است که به صورت قراردادی با حرف اضافه در (in) همایند است که به عبارتی مشخصا یک مفهوم واژگانی ظرف فیزیکی (PHYSICAL CONTAINER) و یک مفهوم واژگانی وضعیت روانشناختی زیستی (PSYCHO-SOMATIC STATE) است. از منظر نظری LCCM یک مفهوم واژگانی مجزا بواسطه داشتن یک وجه واژگانی منحصر بفرد مشخصه بندی می شود که این وجه واژگانی مجموعه ویژگیهای از گرایشهای انتخابی معنایی و دستوری است که همراه آن است همانطور که نمی توان این حرف اضافه را برای هر وضعیت انتزاعی به کار برد. ایوانز به دنبال ارایه روشی است که با آن بتوان تعیین کرد که آیا یک معنی دارای یک مفهوم واژگانی

مجزا هست یا نه.

چند معنایی نوع سوم که مفهوم نسبتاً جدیدی است چندمعنایی بینا واژگانی است که در نمونه ۱۵ مشاهده می شود و شامل شباهتهای نظامند میان مفاهیم واژگانی متمایز است که همراه با صورتهای واژگانی متفاوت هستند و ظاهراً گرایشهای انتخابی معنایی کاملاً متمایزی دارند. درحالیکه مفاهیم واژگانی وضعیت همایند با in موضوع های مختلفی را انتخاب می کند که شامل نیروی عاطفی یا روانشناختی است (in love, in pain) که این مورد با حرف اضافه on منطبق نیست (*on pain, *on love). اما وضعیتهایی که برای مدت زمانی نامحدود فعال هستند و وضعیتهایی که ظاهراً تحت کنترل و یا تصمیم گیری اختیاری هستند که ایوانز آنها را نمونه هایی از مفهوم واژگانی وضعیت کارکردی فعال (ACTIVE FUNCTIONING STATE) محسوب می کند با حرف اضافه on و نه حرف اضافه in منطبق هستند مثال (on the run, on duty, on sale) که کاربرد این موارد با حرف اضافه in غیردستوری است.

۴. بررسی انواع چند معنایی در فارسی معیار با الگوی شناختی ایوانز

مطالعاتی که تاکنون درباره چند معنایی در فارسی صورت گرفته است عمدتاً بر مبنای معنی شناسی واژگانی است که در برابر رویکرد شناختی پارادایمی سنتی است هر چند برای پرداختن به مطالعات شناختی نیز باید به معنی شناسی واژگانی توجه داشت. چند معنایی در معنی شناسی واژگانی ابتدا در واحد واژه و تکواژ طرح می شود که در مرحله بعد به سطح جمله نیز بسط می یابد. به طور مثال واژه زمین در فارسی چند معنی است که دارای معانی ملک، مزرعه، زمین ورزشی (فوتبال، تنیس و ...) و کره زمین و زمین زیر پای ماست. در بحث چند معنایی باید معانی مختلف به نوعی با مفهوم مرکزی واژه مرتبط باشند در غیر اینصورت با هم آوا هم نویسی مواجه ایم به طور نمونه دو واژه مختلف شانه یکی به معنی بخشی از بدن و دیگری وسیله ای برای آرایش است. صفوی نیز در مقاله اش تلویحاً نظر اولمان را دنبال می کند در جاییکه اولمان به عوامل پیدایش چند معنایی می پردازد و انتقال در کاربرد را نوعی گسترش معنایی می داند که معمولاً در صفات خود را نشان می دهد (اولمان، ۱۹۶۲: ۱۵۹). برای آشنایی با شیوه تحلیل و نگرش معنی شناسی واژگانی در مورد چند معنایی به مقاله صفوی و نمونه ای در آن اشاره می شود. سپس نگرش شناختی در این باره طرح و بررسی می شود.

صفوی (۱۳۸۰: ۶۳) با طرح چند معنایی ترکیبی در این باره می نویسد شاید بتوان مدعی شد که آنچه در سنت چند معنایی نامیده شده است در اصل با انتقال معنی واژه هم نشین به واژه دیگر بر روی محور همنشینی و حذف واژه‌ای صورت می پذیرد که کاهش مطلق معنایی یافته است به همین دلیل است که معنی شناسان همواره به نوعی رابطه معنایی میان معنایی متعدد واژه چند معنایی اشاره کرده اند. این هسته مشترک معنایی در اصل همان معنایی است که واژه افزایش معنایی یافته پیش از انتقال معنی واژه های همنشین به آن دارا بوده است و به صورت سلبی مثلاً در تقابل با معنی ایستادن، نشستن و جز آن (مهمانی کلافه اش کرد در تقابل با مثلاً ایستادن کلافه اش کرد) قرار دارد. وی (همان: ۶۴) به طور مثال فعل رفتن را در چند جمله می آورد که برخی از آنها عبارتند از:

هوشنگ رفت، هوشنگ دلش رفت، هوشنگ از هوش رفت، هوشنگ به خواب رفت... حوصله ام سر رفت، فنرش در رفت، بالاخره این پیچ جا رفت.

به گفته وی در نمونه های بالا (به جز مثال اول) معانی عناصر همنشین رفت در معنی این لفظ تاثیر می گذارند و سبب باعث تغییر معنی آن می شوند و گاه این تاثیر به حدی است که به ترکیب می انجامد که در سه مثال آخر مشاهده می شود. اولین نمونه (هوشنگ رفت) نشانگر بی نشان ترین کاربرد معنایی لفظ رفت است زیرا افزایش معنی در آن به تاثیر واحدهای همنشین به صفر تقلیل یافته است. صفوی (همان: ۶۷) نتیجه می گیرد که چند معنایی مختص برخی واژه ها نیست بلکه برحسب انتخاب و ترکیب همه واحدهای واژگانی یک زبان را شامل می شود. آنچه در ادامه می آید نمونه تحلیلی شناختی از چند معنایی در فارسی است که با تحلیل چند معنایی در معناشناسی واژگانی متفاوت است. برای مطالعه بیشتر در زمینه چند معنایی از منظر معنی شناسی واژگانی به صفوی (۱۳۸۰) رجوع شود.

نکته ای که در مورد چندمعنایی باید مدنظر داشت آن است که یک واژه ممکن است در بافتی خاص یا در ساخت واژه‌ای مرکب دارای معنای استعاری باشد و این معنی در فهرست معانی حقیقی آن واژه در واژه نامه و فرهنگ لغت ذکر نمی شود زیرا این معنی مجازی صرفاً بافت متکی است و کاربرد آن محدود به بافتی خاص است. چند معنایی شامل مفاهیم حقیقی آن واژه است نه معانی مجازی و استعاری و بافت متکی. اگر چه در چند معنایی بافت هم در انتخاب یک معنی از بین معنی دیگر تاثیر گذار است اما معنی استعاری حاصل انتخاب یک واژه از روی

محور جانیشینی به جای مصداق مورد نظر به دلیل وجود نوعی شباهت است و بخش از معنای حقیقی نیست در واقع وجود همین تشابه است که سبب می شود واژه با حفظ مفهوم مرکزی و اولیه واجد مفهومی ثانویه در بافتی خاص باشد.

اولین نوع چندمعنایی که در بخش قبلی طرح شد چند معنایی مفهومی است که گفته شد از دیدگاه نظری ایوانز نتیجه فعال شدن مختلف بخشهایی از وجه الگوی شناختی همایند با مفهوم واژگانی آن واژه است. برای توصیف این چند معنایی به بررسی مثالی از چند معنایی مفهومی در فارسی معیار می پردازیم. به مثال زیر توجه شود:

ماهی پولک دار / دریایی / بزرگ / قرمز / عید است.

که به ترتیب به ویژگیهای نوع، زیستگاه، اندازه، رنگ و فصل ماهی اشاره دارد. در چند معنایی مفهومی در واقع ما با چند ویژگی یک مفهوم [ماهی] مواجه هستیم که در نگرش ایوانز هر کدام از این ویژگیها به طور جداگانه معنایی مجزا از یک مفهوم را نشان می دهند. وجه الگوی شناختی مرتبط با واژه [ماهی] یکی شامل الگوهای شناختی ساخت فیزیکی است که خود مشتمل بر ویژگیهای پولک دار و دریایی و بزرگ و قرمز است یعنی ویژگیهایی که مربوط به خود مصداق است و ویژگی ذاتی و یا اکتسابی آن است. ماهی می تواند براساس ویژگیهای زیستی و ژنتیکی پولک دار یا بدون پولک، دریایی یا رودخانه ای، بزرگ یا کوچک و به هر رنگی باشد و این ویژگیها بخشس از ساخت فیزیکی است و به خوانش سخنوران ربطی ندارد. در مقابل ویژگی عید برای ماهی بخشی از الگوی شناختی فعالیت خوانشی است زیرا لزوما زیست این ماهی محدود به عید نیست اما چون گوینده فارسی زبان آن ماهی را فقط شب عید دیده و خریداری کرده است آنرا با الگوی شناختی خود ماهی عید خوانش و تعبیر می کند. همانطور که گفته شد بنا به نظر ایوانز این تفاوت معنی ماهی در اثر فعال شدن هر کدام از این ویژگیها در بافتها و جملات مختلف فعال می شود و نوعی چند معنایی است. یعنی ماهی در بافتهای مختلف برحسب فعال شدن هر کدام از ویژگیهای فوق الذکر مفهومی متفاوت را نشان می دهد که در واقع حاصل انتخاب ذهنی و شناختی سخنور است. در چند معنایی مفهومی مفهوم مرکزی در تمام بافتها یکی است اما ویژگی خاصی از آن مفهوم فعال می شود. اکنون به نمونه دیگری می پردازیم.

چایی ایرانی / سیاه / ریز / گرم / خالص / کم رنگ / معطر / باز / صندوقی است.

در مثال فوق ویژگیهای ایرانی در برابر خارجی، سیاه در برابر سبز، ریز در برابر درشت، گرم در برابر سرد، خالص در برابر مخلوط، کم رنگ در برابر پر رنگ، معطر در برابر بی عطر، باز در برابر بسته از ویژگیهای اولیه(ایرانی) یا ثانویه(گرم و پررنگ)چای است که بخشی از الگوی شناختی ساخت فیزیکی آن است و هر کدام از این ویژگیها در بافت مربوطه فعال می شود. تنها ویژگی که الگوی شناختی فعالیت خوانشی است ویژگی صندوقی است. در واقع سخنوران فارسی زبان ممکن است هنگام خرید با نوعی چایی مواجه شوند که داخل صندوقهای خاصی است و ویژگی ذاتی چایی نیست و حاصل خوانش خاص فارسی زبانان است که براساس شناخت آنها شکل گرفته است. در واقع همانطور که گفته شد الگوی شناختی ساخت فیزیکی ویژگی خود آن شی هست و الگوی شناختی حاصل ادراک و فعالیت شناختی فردی و فرهنگی و مجزا از خود شی است.

اگر در مثالی گفته شود که خانه دلگیر است ممکن است همان خانه برای فرد دیگری دلگیر نباشد و این ویژگی ذاتی خانه نیست و نسبی است اما اگر خانه ویلایی باشد برای همه سخنوران ویلایی است یا اگر نوساز باشد برای همه نوساز است. بسته به اینکه خانه در چه جمله‌ای به کار رود ویژگی از آن فعال می شود که مربوط به ساخت فیزیکی یا الگوی شناختی خوانشی است. چند معنایی مفهومی در واقع مفهومی است که دارای چند ویژگی است و هر کدام در بافتی متفاوت فعال می شود.

چند معنایی نوع دوم چند معنایی واژگانی است که در چارچوب نظری ایوانز یک مفهوم واژگانی مجزا بواسطه داشتن یک وجه واژگانی منحصر بفرد مشخصه بندی می شود که این وجه واژگانی مجموعه ویژه‌ای از گرایشهای انتخابی معنایی و دستوری است که همراه آن است. در واقع چند معنایی واژگانی مشتقاتی از خود معنای مرکزی در همان مفهوم شعاعی است که پیشتر به آن اشاره شد و مانند چند معنایی مفهومی به فعال شدن یک ویژگی خاص محدود نمی شود. به تعریف مدخل فعل بستن در فرهنگ فارسی عمید توجه شود:

بستن: بند کردن، دربند کردن، چیزی را بچیز دیگر یا بجایی پیوند دادن مقابل گشودن و به معنی سفت شدن، افسردن، منجمد شدن. افسردن نیز در این معنی به معنی یخ بستن و منجمد شدن است.

مثال در جمله: در را ببند(در برابر باز کردن) اسب را ببند(دربند کردن) قایق را ببند(بند

کردن)

مایه رو خوب بزنه تا ببنده (سفت شدن) بستنی بسته شد (منجمد شدن) وجه مشترک تمام این معانی نوعی پیوند و چسبیدن است و تمامی این معانی با هم مرتبط اند به همین لحاظ فعل بستن واژه‌ای چند معنی محسوب می شود. معنی مجازی این واژه در جمله زیر مشهود است:

رضا رو بسته اند (یعنی زندگی فرد را با جادو دچار پیچیدگی و مشکل کردند)

مفهوم واژگانی مرکزی کنش عینی این فعل عبارتست از کنش فیزیکی و عینی بستن که توسط یک کنشگر یا عمل انجام می شود. اگر کنشگر انسان باشد می تواند با اختیار اسب یا قایق را با طناب ببندد و یا در و پنجره را ببندد اگر عامل سرما باشد می تواند منجر به بسته شدن بستنی یا ژله شود. مفهوم منجمد شدن که خود نوعی بسته شدن است به صورت شعاعی از مفهوم مرکزی بستن مشتق می شود. معنی مجازی این واژه در مثال فوق منجر به تشکیل استعاره نشده است و ارتباط خود را با معنای مرکزی و اولیه تاحدودی حفظ کرده است و با آن مرتبط است. به همین دلیل می توان گفت در جمله رضا را بستند (در معنای مجازی) با مفهوم واژگانی روانشناختی بستن بخت مواجه هستیم که با واقعیت فیزیکی جهان خارج منطبق نیست زیرا سرنوشت و بخت بستنی نیست اما براساس شناخت و تجربه شناختی سخنوران بخت نیز با وجود اینکه شی نیست ممکن است بسته شود. زمانی ما با معنای استعاری مواجه هستیم که مفهوم استعاری به طور کامل در جای مفهوم حقیقی نشسته است. مثال: علی شیر است محید موش است او جگر دارد پسره میخ است. در واقع در این مثالها واژه های شیر، جگر و میخ در معنایی غیر از معنی مرکزی و حقیقی خود به کار رفته اند و این معانی استعاری نمونه‌ای از چند معنایی مفاهیم مذکور محسوب نمی شوند.

به عنوان نمونه‌ای دیگر در مورد صفت [سالم] در مورد فردی به کار می رود که هم به لحاظ جسمی و هم اخلاقی و روحی می تواند سالم باشد.

مثال: محمد سالم است.

در یک مفهوم یعنی محمد به لحاظ جسمی سالم است و بیمار نیست و در مفهومی دیگر محمد به لحاظ اخلاقی و فکری سالم است و اهل کارهای ناشایست نیست. مفهوم اول مفهوم واژگانی وضعیت فیزیکی و جسمانی سالم بودن در برابر بیمار بودن و مفهوم دوم مفهوم

واژگانی وضعیت روانی سالم بودن در برابر خلاف بودن و گناهکار بودن است. این صفت چند معنی است به دلیل اینکه هر دو مفهوم واژگانی از مفهوم مرکزی سالم بودن مشتق می شود. به عنوان نمونه ای دیگر از چند معنایی واژگانی به حرف اضافه [در] می پردازیم که معادل انگلیسی آن نیز ارایه شد.

او در خانه/راه/ماشین/سختی/دعا/آرامش/قلب من است.

مفهوم واژگانی فیزیکی این حرف اضافه عبارتست از موقعیت فیزیکی فرد در محلی ثابت(خانه، اتاق) یا محلی متحرک(ماشین در حال حرکت) یا در فضایی انتزاعی(در راه) و یا حتی در معنایی مجازی اما مرتبط(درقلب) است مفهوم واژگانی وضعیت روانشناختی در حالت و شرایطی بودن است که می تواند در حال دعا بودن و یا در شرایط سختی و در حالت آرامش است. براین اساس حرف اضافه [در] دارای معانی مختلف است که ممکن است عینی یا انتزاعی باشد.

به عنوان مثال آخر از این نوع هم معنایی می توان به کاربرد تکواژ[ساز] در ترکیبات مختلف اشاره کرد که تکواژی چند معنی با مفهوم واژگانی مرکزی ایجاد کردن است. معنی ساز در ترکیبات خانه ساز، بدن ساز، چایی ساز، انسان ساز و دوچرخه ساز اگرچه به معنی ایجاد کردن است اما مسلماً ساختن خانه با ساختن بدن و با ساختن چایی و انسان به لحاظ کیفی متفاوت است. ساز در خانه سازی به مفهوم واژگانی فیزیکی بنا کردن، در ترکیب بدن سازی به مفهوم واژگانی فیزیکی پرورش دادن، در چایی ساز به مفهوم واژگانی فیزیکی درست کردن، در انسان سازی به مفهوم واژگانی روانشناختی تربیت و تعلیم و در دوچرخه سازی به مفهوم واژگانی فیزیکی تعمیر دوچرخه است است که همگی مفاهیم شعاعی از مفهوم مرکزی ایجاد کردن هستند و چند معنایی [ساز] از نوع چندمعنایی واژگانی است.

در مورد چند معنایی نوع سوم که چندمعنایی بینا واژگانی است در مثالهای انگلیسی ذکر شده در مورد حروف اضافه مشاهده می شود که مقایسه وضعیت بین دو واژه مشابه چند معنی است این واژه های چند معنی با هم تقابل کاربردی دارند(در انگلیسی به طور مثال مقایسه کاربرد حروف اضافه in و on).

در اینجا به ارائه نمونه ای از چندمعنایی بینا واژگانی در فارسی معیار می پردازیم. به مثالهای زیر توجه شود. نشانه ستاره به معنی عدم کاربرد این صورتهای است. به کاربرد واژه

های مکانی چند معنی [زیر] و [پایین] که با هم تطابق و شباهت معنایی دارند توجه شود.

تبش پایین آمد	* تبش زیر آمد
او را زیر گرفت	* او را پایین گرفت
خیابان پایینی	* خیابان زیری
پایین شهر	* زیرشهر
زیرپوست شهر	* پایین پوست شهر
زیر کتاب	* پایین کتاب
زیر یک سقف	* پایین یک سقف
زیرشلواری	* پایین شلواری

البته مواردی هست که این دو واژه در بافتی مشترک اما با مفهوم متفاوت به کار می روند. مثال:

زیر میز پایین میز زیر قیمت پایین قیمت

دو واژه چند معنی [زیر] و [پایین] در مفهوم مکانی مقابل بالا و همینطور در مفهوم کم در برابر زیاد با هم مشترکند اما همانطور که مشاهده می شود بافت کاربردی آنها متفاوت است و غالباً به جای هم به کار نمی روند. در مفهوم مکانی زیر به معنای دقیق بلافاصله در محلی که آن شی در بالای آن و به صورت عمودی است اما پایین به مفهوم افقی در موقعیت مکانی است. مثال: خانه ما پایین خیابان است (مفهوم مکانی افقی). در واقع این چند معنایی از نوع بیابا واژگانی است در واقع چند معنایی بین کاربرد های دو واژه مختلف با مفهومی مشابه.

به عنوان نکته آخر همانطور که بیان شد چند معنایی در وهله اول و اساساً در مورد واژه ها و تکواژهای منفرد مطرح است. همچنین مشاهده شد که کاربرد واژه‌ای که اساساً چند معنی نیست در بافتهایی منجر به فعال شدن و نمایان شدن برخی از ویژگیهای مفهومی و شناختی مشخصی از آن واژه می شود و بافت نیز می تواند در وهله بعد در بروز و باز نمود چند معنایی واژه عاملی موثر باشد. زمانی که ما می گویم جمله دارای چند معنی است در واقع همنشینی چند واژه در کنار واژه چند معنی سبب چند خوانش و چند معنایی جمله می شود بنابراین چند معنایی جمله ناشی از بروز چند معنایی واژه‌ای خاص در آن جمله براساس همنشینی آن واژه با واژه های مجاور است. البته یک جمله در مواردی بدون در نظر گرفتن روابط همنشینی هم

می تواند در چند بافت چند معنی داشته باشد. مثال:

محکم و ایسا (بسته به بافت به معنی محکم ایستادن و تکان نخوردن و فعالیت فیزیکی)
 محکم و ایسا (بسته به بافت به معنی مقاومت کردن و کوتاه نیامدن و فعالیت رفتاری)
 بنابراین در این مثالها صفت محکم صرفا در بافت غیر زبانی، چند معنایی خود را به عنوان
 دو ویژگی یکی کنشی و دیگری رفتاری نشان می دهد نه براساس جمله زیرا هر دو جمله یکی
 است و روابط همنشینی آنها نیز یکسان است. در حالی که در مثال زیر همنشینی واژه ها عامل
 بروز چند معنایی است نه بافت:

با حرفهاش تو اداره پیش بقیه خرابم کرد. (خراب کردن به معنی بردن آبرو و وجهه که در
 اثر همنشینی با واژه ها در جمله بروز می کند).

حال اگر اندکی پا را فراتر بگذاریم و بروز چند معنایی را براساس متن و عناصر گفتمان در
 نظر بگیریم شاید وجه دیگری نیز به چند معنایی افزوده شود که همان نقش ساخت اطلاع است
 که صرفا ویژگی متن و کلام است نه واژه و روابط همنشینی در جمله و بافت غیرزبانی. ساخت
 اطلاع شامل اطلاع نو، اطلاع قابل دسترس و اطلاع کهنه برای شنونده است. اطلاع قابل دسترس
 اطلاعی است که مستقیما در گفتمان نمی آید اما براساس اطلاعات متنی و گفتمانی قابل استنباط
 است. هدف از طرح این بحث این نکته است ساخت اطلاع که در سطح گفتمان مطرح می شود
 نیز می تواند جلوه ای از چندمعنایی را نمایان سازد که در انطباق با الگوهای شناختی است. به
 مثال زیر توجه شود:

من دخترم را دیروز بردم پارک. تاب و سرسره را بهش نشان دادم.

در این مثال من اطلاع کهنه و دخترم را دیروز بردم پارک، اطلاع نو است. تاب و سرسره در
 جمله دوم اطلاع قابل دسترس است و خواننده متعجب نمی شود زیرا می داند پارک تاب و
 سرسره هم دارد و این اطلاع از متن قابل استنباط است. نکته ای که به بحث این مقاله مرتبط
 است اینکه تاب و سرسره نوعا معنی پارک را نیز القا می کند و ارتباط دو جمله مشهود است.
 نهفته بودن اطلاع نو پارک در واژه تاب و سرسره ویژگی ذاتی واژگانی این واژه نیست این
 معنی افزوده و مرتبط در این گفتمان خاص و براساس اطلاع قابل دسترس شکل می گیرد و
 وابسته به گفتمان و ساخت اطلاع است. بنابراین مشاهده می شود که حتی در مواردی می توان
 نوعی از چندمعنایی را بواسطه گفتمان و ساخت اطلاع باز شناخت.

۵. نتیجه‌گیری

هدف از این مقاله پرداختن به حوزه مطالعاتی چند معنایی با رویکردی جدید و متفاوت بود که برای نیل به این هدف رویکردی شناختی برای تحلیل و بررسی انواع چند معنایی در فارسی برگزیده شد. پرسش مقاله حاضر عبارت بود از اینکه آیا تقسیم بندی چند معنایی ارایه شده در نگرش و نظریه شناختی ایوانز به زبان فارسی نیز قابل تعمیم و تحلیل است یا نه. همانطور که ملاحظه شد براساس نمونه های ارایه شده که قابل تعمیم به سایر موارد است می توان نتیجه گرفت که تقسیم بندی شناختی چند معنایی مفهومی، واژگانی و بینا واژگانی در چارچوب نظری ایوانز در فارسی نیز قابل بررسی و تحلیل است. پس از شناسایی انواع چند معنایی در فارسی معیار براساس تعریف و چارچوب نظری ایوانز تحلیلی اجمالی از تفاوت آنها با ارایه شواهدی بحث و بررسی شد. با ارایه تحلیل و رویکرد شناختی در این مقاله مشخص شد که شیوه تحلیل این رویکرد نظری با کارهای تحقیقاتی پیشین که عمدتاً درباره چند معنایی واژگانی و قاعده مند است متفاوت است.

همانطور که مشاهده شد ایوانز مواردی را در قالب چند معنایی مفهومی چند معنی می داند که در معنی شناسی واژگانی و زبانشناسی سنتی لزوماً موارد چند معنی نیستند. در واقع در نگرش شناختی به طور عام و چارچوب نظری ایوانز به طور خاص به ویژگیهای یک واژه به عنوان بخشی از اطلاعات معنایی توجه خاص می شود و عامل فعال کردن هر یک از این ویژگیها و چندمعنایی بافت زبانی است. در مورد چند معنایی واژگانی ما به مفهوم سنتی چند معنایی بیشتر نزدیک می شویم با این تفاوت که در این نوع چند معنایی نیز یک معنای اصلی و اولیه و مرکزی در نظر گرفته می شود و براساس الگوهای ذهنی و شناختی گویشوران دسترسی به معانی دوم و سوم که به صورت مشتق از مقوله شعاعی هستند ممکن می شود. بیشترین تعداد واژه های چند معنی در قالب چند معنایی واژگانی قابل توصیف و تحلیل است که ممکن است از مقولات مختلف فعل، صفت و اسم و حرف اضافه باشد. در مورد چند معنایی بیناواژگانی هم براساس نمونه ای که ارایه شد می توان چند معنایی را بین دو واژه با چند معنایی مشابه اما کاربرد متفاوت در یک زبان بررسی کرد. نگاه رویکرد شناختی به چند معنایی در زبان مبتنی بر مفهوم اولیه و مرکزی، انتخاب و فعال سازی ویژگی خاص یک مفهوم، تاثیر بافت، دسترسی ذهنی و شناختی گویشور به الگوی شناختی مورد نظر جهت

تعبیری خاص است و این رویکرد همواره نقش ذهن و الگوهای شناختی واژگانی را در بازیابی و فعال سازی معنی مورد نظر از یک واژه چند معنی در نظر می گیرد.

۶. پی نوشتها

1. polysemy
2. homonymy
3. collocations
4. Regular polysemy
5. Accidental polysemy
6. Apresjan
7. Asher
8. Pustejovsky
9. Asher & Lascarides
10. Copestake & Briscoe
11. Gillon
12. Kilgarriff
13. Ostler & Atkins
14. Lakof
15. Brugman
16. Lexical pragmatics
17. Carston
18. Recanati
19. Wilson & Carston
20. Klein & Murphy
21. Klepousniotou & Baum
22. Pykkänen
23. Geeraerts
24. Rule based
25. Jackendoff
26. The coercion hypothesis
27. Blutner
28. Bosch
29. Ullmann
30. Lyons
31. Langacker
32. prototype
33. Metaphorical extension
34. Tyler & Evans
35. Cognitive model profiles

36. Conceptual polysemy
37. Lexical polysemy
38. Inter-lexical polysemy
39. activation
40. accessibility
41. Physical structure
42. Reading activity

۷. منابع

- افرایشی آریتا و سجاد صامت جوکندان (۱۳۹۳). "چندمعنایی نظامند با رویکردی شناختی: تحلیل چندمعنایی فعل حسنی شنیدن در زبان فارسی". *ادب پژوهی*، ش ۳۰، ۲۹-۵۹
- دانشورکشکولی مرجان، محمد عموزاده و حدائق رضایی (۱۳۹۵). "ابعاد معنایی مکان واژه زیر براساس مدل چندمعنایی قاعده مند". *جستارهای زبانی*، د ۷، ش ۵، ۴۱۵-۴۴۳
- کریمی دوستان غلامحسین و زهرا روحی بیگی (۱۳۹۵). "بررسی چندمعنایی فعل سبک زدن از دیدگاه شناختی". *جستارهای زبانی*، د ۷، ش ۳، ۱۲۹-۱۴۸
- صفوی کوروش (۱۳۸۰). "نگاهی تازه به مساله چند معنایی واژگانی". *نامه فرهنگستان*، سال پنجم، شماره ۲، (پیاپی ۱۸)
- صفوی کوروش (۱۳۸۳). *درآمدی بر معنی شناسی*. پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی، تهران
- Apresjan, J.D., 1974. "Regular polysemy. *Linguistics* ". 14 (2), 5--32.
- Aronoff, M., 1976. *Word Formation in Generative Grammar*. The MIT Press, Cambridge, MA.
- Asher, N., 2011. *Lexical Meaning in Context*. Cambridge University Press, Cambridge.
- Asher, N., Lascarides, A., 2003. *Logics of Conversation*. Cambridge University Press, Cambridge.
- Bierwisch, M., Schreuder, R., 1992. "From concepts to lexical items. *Cognition*" (42), 23--60. Blutner, R., 1998. *Lexical pragmatics*. *J. Semant.* 15 (2), 115--162.
- Bosch, P., 2007. "Productivity, polysemy and predicate indexicality". In: Zeevat, H., ten Cate, B. (Eds.), *Proceedings of the Sixth International Tblisi Symposium on*

Language, Logic and Computation. Springer, Heidelberg/Berlin.

- Briscoe, T., Copestake, A., Lascarides, A., 1995. "Blocking". In: Saint-Dizier, P., Viegas, E. (Eds.), Computational Lexical Semantics. Cambridge University Press, Cambridge.
- Brugman, C., 1988. *The Story of Over: Polysemy, Semantics, and the Structure of the Lexicon*. Garland, New York.
- Brugman, C., Lakoff, G., 1988. "Cognitive topology and lexical networks". In: Small, S., Carston, R., 2002. *Thoughts and Utterances: The Pragmatics of Explicit Communication*. Blackwell Publishers, Oxford.
- Carston, R., 2012. "Word meaning and concept expressed". *Ling. Rev.* 29 (4), 607-623.
- Copestake, A., Briscoe, T., 1992. "Lexical operations in a unification-based framework". In: Pustejovsky, J., Bergler, S. (Eds.), *Lexical Semantics and Knowledge Representation, Proceedings of the First SIGLEX Workshop*. Springer-Verlag, Berlin, pp. 101--119.
- Copestake, A., Briscoe, T., 1995. "Semi-productive polysemy and sense extension". *J. Semant.* 12 (1), 15—67. Editorial, 2015. Polysemy: current perspectives and approaches. *Lingua* 157.1-16
- Evans, V., 2009. *How Words Mean: Lexical Concepts, Cognitive Models and Meaning Construction*. Oxford University Press, Oxford.
- Evans, V., 2013. *Language and Time: A Cognitive Linguistic Approach*. Cambridge University Press, Cambridge.
- Evans, V., Green, M., 2006. *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Edinburgh University Press, Edinburgh.
- Geeraerts, D., 1993. "Vagueness's puzzles, polysemy's vagaries". *Cogn.Ling.* 4 (3), 223--272.
- Geeraerts, D., 2010. *Theories of Lexical Semantics*. Oxford University Press, Oxford.

- Gillon, B.S., 1992. "Towards a common semantics for English count and mass nouns". *Ling. Philos.* 15 (6), 597--639.
- Gillon, B.S., 1999. "The lexical semantics of English count and mass nouns". In: Viegas, E. (Ed.), *The Breadth and Depth of Semantic Lexicons*. Kluwer Academic Publishers, Dordrecht, pp. 19--37.
- Jackendoff, R., 1992a. "What is a concept, that a person may grasp it?" In: *Languages of the Mind: Essays on Mental Representation*. MIT Press, Cambridge, MA, pp. 21--52.
- Kempson, R.M., 1977. *Semantic Theory*. Cambridge University Press, Cambridge.
- Kilgarriff, A., 1992. *Polysemy (PhD thesis)*. University of Sussex.
- Klepousniotou, E., Baum, S.R., 2007. "Disambiguating the ambiguity advantage effect in word recognition: an advantage for polysemous but not homonymous words". *J. Neuroling.* 20 (1), 1--24.
- Klepousniotou, E., Titone, D., Romero, C., 2008. "Making sense of word senses: the comprehension of polysemy depends on sense overlap". *J. Exp. Psychol.: Learn. Memory Cogn.* 34 (6), 1534--1543.
- Lakoff, G., 1987. "Women, Fire, and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind, Chicago". The University of Chicago Press, Illinois. *Editorial / Lingua* 157 (2015) 1--16 15
- Langacker, R.W., 1984. "Active zones". *Proc. Annu. Meeting Berkeley Ling. Soc.* 10, 172--188.
- Langacker, R.W., 1988. "A usage-based model". In: Rudzka-Ostyn, B. (Ed.), *Topics in Cognitive Linguistics*. John Benjamins, Amsterdam, Philadelphia, pp. 127--161.
- Ostler, N., Atkins, B.T.S., 1992. "Predictable meaning shift: some linguistic properties of lexical implication rules". In: Pustejovsky, J., Bergler, S. (Eds.), *Lexical Semantics and Knowledge Representation, Proceedings of the First SIGLEX Workshop*. Springer, Berlin, pp. 87--100.

- Pustejovsky, J., 1995. *The Generative Lexicon*. The MIT Press, Cambridge, MA.
- Pykkänen, L., Llinás, R., Murphy, G.L., 2006. "The representation of polysemy: MEG evidence". *J. Cogn. Neurosci.* 18 (1), 97--109.
- Rabagliati, H., Marcus, G.F., Pykkänen, L., 2011. "Rules, radical pragmatics and restrictions on regular polysemy". *J. Semant.* 28, 485--512.
- Rappaport Hovav, M., 2014. "Lexical content and context: the causative alternation in English revisited". *Lingua* 141, 8--29.
- Recanati, F., 2004. *Literal Meaning*. Cambridge University Press, Cambridge.
- Sperber, D., Wilson, D., 1986/1995. *Relevance: Communication and Cognition*. Oxford: Blackwell.
- Taylor, J.R., 2003. *Linguistic Categorization*. Oxford University Press, Oxford.
- Taylor, J.R., 2006. "Polysemy and the lexicon". In: Achard, K.G.M., Dirven, R., Ruiz de Mendoza Ibáñez, F.J. (Eds.), *Cognitive Linguistics: Current Applications and Future Perspectives*. Mouton de Gruyter, Berlin, pp. 51--80.
- Tyler, A., Evans, V., 2003. *The Semantics of English Prepositions*. Cambridge University Press, Cambridge.
- Ullmann, S., (1962). *semantics, An Introduction to the Study of Meaning*, Blackwell.
- Wilson, D., Carston, R., 2007. "A unitary approach to lexical pragmatics: relevance, inference and ad hoc concepts". In: Burton-Roberts, N. (Ed.), *Pragmatics*. Palgrave, London, pp. 230--259.
- Wilson, D., Sperber, D., 2004. "Relevance theory". In: Horn, L.R., Ward, G.L. (Eds.), *The Handbook of Pragmatics*. Blackwell, Oxford, pp. 607--632.
- Wilson, D., Sperber, D., 2012. *Meaning and Relevance*. Cambridge University Press, Cambridge.
- Zwicky, A., Sadock, J., 1975. "Ambiguity tests and how to fail them". In: Kimball, P.J. (Ed.), *Syntax and Semantics*, vol. 4. Academic Press, New York, pp. 1--3

A study of polysemy types in standard Farsi with a cognitive approach

Polysemy is one of the most important and traditional area in the semantic and lexical relations studies. Polysemy is a lexeme or word which has several meanings which are related. Regarding distinctive features of the words which are seen as polysemy cases, the study of these concepts and meanings specifically, and lexical relations in general is in focus of the two recent decades researches in cognitive, and for psycholinguistics. In Farsi, it has been always a tendency toward semantics and the lexical relations surveys. This tendency reveals the subject as a demanding area. In this descriptive and analytic paper, the types of polysemy of Farsi with a cognitive approach, and classification of Evans will be considered and discussed with examples to testify if this classification will also be applicable in Farsi or not. Meanwhile with identification of these types of polysemy in Farsi, this paper is to analyze and evaluates a semantic subject with a cognitive approach. With evidences presented in this paper from Farsi, Evans approach was proved to be used in the polysemy analysis in Farsi and more it represents a different and innovative method for studying polysemy.

Keywords: polysemy, primary concept, radial category, cognitive approach, Theory of Lexical Concepts and Cognitive Models (LCCM theory)